

ابوترا ب خسرور  
اسفار کاتبان

تیمار

«شیخ یحیی کندی»، رحمه الله علیه، صاحب تاریخ منصوری، مشهور به رساله‌ی مصادیق الآثار، شبی در رؤیایی صادق بر ما ظاهر گشت و آیه‌ی شریفه‌ی «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» تلاوت نمود و گفت: «همچنان‌که خداوند در این آیه وعده فرموده، اینک ما به هیئت همچون شمایی به جهان خاکی بازگشته‌ایم تا در محشر صغری که به وقت قرابت حادث می‌شود، مصادیق الآثار هم بدین هنگام کتابت کنی تا وقایع این دور هم ثبت گردیده و تقدیر گمشده‌ات را به عین رؤیت نموده و هم کتابت نمایی. چنان‌که فعل تَشْكُرُونَ از جانب اشرف مخلوق جز با ضبط کلام صورت نمی‌یابد. چنان‌که او با کتاب بود که به خاتم المرسلین فرمان اِقرأ گفت و هم عبارت کتاب ما جز به اراده‌ی او نیست و نخواهد بود و ما که اینک از نظر اهل باطن دیگر «احمد بشیری» نیستیم که شیخ یحیی کندی‌ایم، بدین دور حیات یافته و همان روایت قدیم را که روزگاری می‌آوردیم، همچنان بدین وقت کتابت می‌نماییم، روایت واقعه‌ی شاه مغفور، «منصور مظفری» و ذریاتش را که بدین دور تجسد یافته‌اند و هر آینه اسباب وقایع مضاف می‌گردند و بدین سیاق مباد که هیچ واقعه‌ای مکتوم ماند. همچنان‌که ربّ اعلیٰ چنین مقرر می‌فرماید که امثله‌ی خردی را به عین صفت خویش در هیئت کاتبان خلق نمود و در اعصار حیات بنی‌آدم پراکند

تا هر کاتبی واقعه‌ای ثبت نماید تا با اجابت از این امر که هر شینی مخلوق اوست، هر کلام هم. و همچنان که اشیاء بر صحیفه‌ی هستی نزول می‌یابند، در هیئت کلمات بر صفحه‌ی رسالات قرار یافته تا به هنگام قرائت بدل به اشیاء واقعه گردند تا همچنان که در قیامت عظمی هر مخلوق مبعوث می‌گردد، به وقت قرائت در محشر صغری هم احضار گردیده تا واقعه همچنان که واقع بود، وقوف یابد. و این همان معاد اصغر خواهد بود تا اسباب قرائت و اطلاع جمعیت هر دور باشد و همچنین باعث عبرت بنی‌بشر گردد و این به جز اثبات حقیقت محشر عظمی از برای بنی‌بشر نیست که معاد را متحقق می‌سازد، و عبارت بود از آنکه هیچ فعلی در محضر باری تعالی فانی نباشد که حتی اعضا و جوارح بنی‌آدم و همچنین اشیائی که اسباب معاصی بوده‌اند، به کلام درآمده به لسان خود شرح آن معصیت بگذارند، آنچنان که در تعزیتی شکل واقعه بنمایند. و این تعبیر همان قرائت سفر کاتبان است و هم بدین علل است که ما نطفگان آن واقعه را در این روایت می‌آوریم تا به وقت قرائت آیندگان، حیات یافته و در قیامت صغری که خواهد بود، با فعل خود شرح آن واقعه بگذارند و حتماً هیچ کس تماشایی نخواهد بود که کلمات روایت مکتوب ما، بذر اشیاء و افعال آن وقایع خواهند بود که چون قرائت گردند به عین گردابی عظیم شما و هزارهزار نیامدگان را فرو خواهد بلعید و ما، که دیگر احمد بشیری که وقتی بودیم نیستیم، که شیخ یحیی کندری‌ایم که دوباره حیات یافته و رجعت آورده تا که رساله‌ی منصور را که بدین دور ناتمام می‌نماید، باز نویسیم و گمشده‌ی احمد بشیری را که روزگاری بودیم و شاید هنوز چیزی‌ش در قالب خاکی ما باشد، بیاییم؛ چنان که هست چشمانی که با آن‌ها می‌گیریم و گوش‌هایی که با آن‌ها اصوات را می‌شنویم و دست‌هایی که با آن‌ها بازمی‌نویسیم تا دلیلی باشد که آن گمشده را یافته با همان نشانه‌ها که داشت. تا هر که هستیم یا بودیم یا شدیم، احمد بشیری یا شیخ یحیی کندری، آرام گیریم و سر به خاک گذاریم و فعل شکر به جای آریم.»

بخشی از این متن، مقدمه‌ی مشهور تاریخ منصوری یا رساله‌ی مصادیق الآثار مرحوم شیخ یحیی کندی، رحمة‌الله علیه، است که در ادامه بعد از ذکر نام خدا و رسول و معصومین همچنان به تکریم امر کتابت و نقش کاتبان در فلاح و رستگاری بشر می‌پردازد و ضمن روایت شرح حال شاه منصور مظفری شمه‌ای نیز درباره‌ی احوالات «شیخ کبیر محمد بن احمد بن صادق خجندی کرمانی» می‌پردازد مشهور به «خواجehی کاشف‌الاسرار». ابوی این جانب مرحوم احمد بشیری، رساله‌ی منصوری را همراه با الحاقاتی بازنویسی کرده است؛ هرچند که اصل این رساله با قطع خشتی و جلد چرمی موجود بوده و همچنان یکی از اصیل‌ترین اسناد دوره‌ی آل مظفر و تیموری می‌باشد. لکن لازم به ذکر است که نسخه‌ی بازنویسی شده با اصل رساله‌ی شیخ یحیی کندی کاملاً متفاوت است؛ به طوری که وقایعی به نص روایت شیخ یحیی کندی افزوده می‌گردد. مثلاً پدرم، مرحوم احمد بشیری، شرح روایت مراسم تدفین خواهرم «آذر» را به فصول کتاب افزوده است. همچنین شرح کابوس‌هایش را در جایی بازگو می‌کند. از جمله اینکه در جایی می‌نویسد: «هر شب کابوس می‌بینم و تعبیر این خواب‌ها را به خوبی می‌دانم. من انگار در خواب نیستم که خواب می‌بینم، حتی بیدار و هوشیار هم هستم و همیشه هم کابوس با سوزشی بر شانه‌هایم آغاز می‌شود. به پشت سر که نگاه می‌کنم ابتدا هیچ چیز نیست، ولی شرابه‌ی شلاقی بر فراز شانه‌هایم ظاهر می‌گردد که فرود می‌آید. پی صاحب شلاق می‌گردم. ابتدا هیچ کس نیست، ولی مردی در امتداد شلاق زاده می‌شود. سعی می‌کنم که بشناسمش، مردی به‌عین صورت خودم را می‌بینم. درواقع سوزش درد قبل از فرود شلاق شروع شده و شلاق قبل از ظهور آن مرد نمایان می‌گردد. به خود که می‌آیم شلاق نیست و آن مرد ناپدید شده است، ولی همیشه خط زخمی بر شانه‌هایم می‌ماند.» «رفعت‌ماه» را از خواب بیدار می‌کنم، زخم شانه‌هایم را مرهم می‌گذارد.

«من قصد آن دارم که همه‌چیز را بنویسم، چنان‌که شیخ یحیی کندی به ما، که